

همسانی‌های نظری و عملی دو روحانی عصر مشروطه: شیخ ابراهیم زنجانی و میرزا یحیی دولت‌آبادی

علیرضا ملائی توانی*

چکیده

ارزیابی تطبیقی یکی از روش‌های مهم در پژوهش‌های تاریخی است که در پرتو آن ابعاد گوناگونی از پدیده‌های تاریخی آشکار می‌گردد و امکان شناخت بهتر فراهم می‌آید. بر همین اساس، مقاله حاضر می‌کوشد پاره‌ای از همسانی‌های نظری و عملی دو شخصیت روحانی عهد مشروطه یعنی شیخ ابراهیم زنجانی و یحیی دولت‌آبادی را با روش تطبیقی مورد بررسی قرار دهد. بنابراین، شناخت این همسانی‌ها مسئله اصلی این مقاله است.

دقت در متن اندیشه و عمل این دو روحانی نشان‌دهنده وجود انبوهی از همسانی‌هاست که با مقایسه آنها می‌توان هم جنبه‌های ناشناخته‌تر اندیشه و عمل آنها را برجسته ساخت و هم روند تحول فکری آنها را به سوی اندیشه‌های متفاوت تبیین نمود. آن دو روحانی در یک دوره زمانی متولد شدند، اما با وجود پایگاه طبقاتی متفاوتشان، تحصیلات دینی مشابهی کردند؛ هر دو به محافل روشفکری راه یافتند؛ هر دو به صف مشروطه‌خواهان پیوستند؛ دغدغه‌های یکسانی پیدا کردند؛ به فعالیت‌های مشابهی دست یازیدند؛ آثار مشابهی نوشتند؛ هر دو در سلک روحانیان نواندیش و مدافع تعلیم و تربیت نوین درآمدند و به نقد وجوهی از رویه‌های رایج پرداختند. این مسائل بیانگر تأثیر فضا و شرایط آن عصر بر شکل‌گیری و تکوین شخصیت فکری و سیاسی آنان است.

کلیدواژه‌ها: شیخ ابراهیم زنجانی، یحیی دولت‌آبادی، مشروطیت، روحانیت، تعلیم و تربیت نوین، نوگرایی دینی.

* دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی mollaiy@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۱/۲۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۲/۲۵

۱. مقدمه

همسانی‌های رفتاری شیخ ابراهیم زنجانی و میرزا یحیی دولت‌آبادی چنان گسترده و همه‌جانبه است که پژوهشگر را به وسوسه نگارش و مقایسه آنها می‌اندازد. این شباهت‌ها هم در عرصه زندگی و هم در عرصه سیاست و هم در عرصه تفکر قابل شناسایی و تدوین است. علت انتخاب این دو شخصیت به کار نسبتاً گسترده‌ای بازمی‌گردد که نگارنده با عنوان «دگراندیشی دینی در دوره رضاشاه»، سال‌ها پیش آغاز کرده است. نگارنده هنگام مطالعه پیرامون این دو شخصیت به عنوان مصادیق دگراندیشان آن عهد به انبوهی از این همسانی‌ها پی برد. گفتنی است این همسانی‌ها بیشتر در ابعاد سیاسی، فکری و اندیشه‌ای نمود یافته و با عنایت به پیامدهای اجتماعی این ابعاد، مقاله نیز بر همین محورها متمرکز است.

در واقع، کشف و شناسایی همین همسانی‌ها مسئله اصلی این مقاله است که با یک بررسی تطبیقی عرضه می‌شود. در این بررسی، نخست همسانی‌ها شناسایی و سپس بر اساس یک نظم تاریخی، موضوعی، محتوایی و منطقی در کنار هم قرار می‌گیرند تا در پایان مقایسه‌ای از آنها صورت پذیرفته باشد.

۲. تولد و محیط خانوادگی

نخستین شباهت زنجانی و دولت‌آبادی از همان دوران تولد و تحصیلات آن دو شخصیت شکل می‌گیرد و رفته‌رفته، در پی تکوین شخصیت علمی و سیاسی آن دو، این همسانی‌ها رو به فزونی می‌نهد و در فرایند مشروطه‌خواهی و مسائل متأثر از آن، به اوج خود می‌رسد که اکنون بارزترین جنبه‌های آن را به گفت‌وگو خواهیم گذاشت.

شیخ ابراهیم زنجانی در دهم ذی‌الحجه ۱۲۷۲ ق در روستای سرخه‌دیزج سلطانیه به دنیا آمد و چون در عید قربان متولد شد، نام او را ابراهیم نهادند (ابوالحسنی منذر، ۱۳۸۴: ۱۵). پدرش، محمدهادی، از خرده‌مالکان روستا بود. ابراهیم در هشت‌سالگی به مکتب رفت، اما هنوز شانزده بهار نگذرانده بود که با دو رخداد دردناک مواجه شد: قحطی و مرگ پدر. در پی قحطی بزرگ سال ۱۲۸۸ ق، خانواده‌اش ثروت خود را ازدست‌داد و سرپرستی دوازده فرزند این خانواده به مادر محول شد. شیخ ابراهیم به علت بنیه ضعیف جسمی، به کار مکتب‌داری در توابع طارم پرداخت؛ سپس، در هیدج و زنجان به تحصیل دینی پرداخت

(شهبازی، ۱۳۸۲: ۱۳-۱۴)؛ ضمناً، او طبع شعری داشت و «شفاهی» تخلص می‌کرد (نیرومند و زعفری، ۱۳۴۷: ۱۴).

یحیی دولت‌آبادی هفت سال پس از زنجانی، در ۱۷ رجب ۱۲۷۹ ق / ۱۲۴۱ ش در دولت‌آباد اصفهان چشم به جهان گشود. پدرش، میرزا هادی، از روحانیان برجسته اصفهان بود که یحیی وی را از نوادگان قاضی نورالله شوشتری به‌شمار آورده است که از شوشتر به دولت‌آباد کوچید. پدر و اجداد یحیی با تصدی امور شرعی و قضایی در ردیف مالکان بزرگ اصفهان درآمدند (کریمی، ۱۳۸۴: ۱).

یحیی از پنج‌سالگی آموختن را با قرائت قرآن توسط ملا باجی‌ها آغاز کرد؛ در هفت سالگی به معلم خصوصی سپرده شد؛ سپس، جهت تحصیل علوم دینی به مدرسه صدر اصفهان رفت (همان).

۳. زندگی در عتبات: تحصیل علوم دینی و حرفه روحانیت

هم دولت‌آبادی و هم زنجانی در عتبات به تحصیل علوم دینی پرداختند. برخی از استادان آنها نیز مشترک بود. البته، دولت‌آبادی در ۱۲۸۹ ق همراه پدر عتبات شد. او پس از دو سال طاقت از کف داد و درحالی‌که سیزده سال بیشتر نداشت، به اصفهان بازگشت (همان: ۳).

او بار دیگر در شعبان ۱۳۰۳ و در ۲۴ سالگی همراه پدر به قصد حج، اصفهان را ترک گفت؛ اما در راه به علت بیماری، ناگزیر در عتبات اطراق کرد و به توصیه پدر به حلقه شاگردان میرزای شیرازی پیوست. اما، پس از یک‌ماه اقامت در سامرا و در پی مشورت با میرزای شیرازی، رهسپار نجف شد (دولت‌آبادی، ۱۳۶۳: ۱/ ۷۶-۷۷) و در حوزه درس آخوند ملا کاظم خراسانی و میرزا حبیب‌الله رشتی به تحصیل فقه و اصول پرداخت و یک‌سال و نیم بعد، به واسطه گرفتاری پدر و رهایی از غم غربت، پس از ادای حج فوت شده، در اواخر ۱۳۰۵ به اصفهان بازگشت (کریمی، ۱۳۸۴: ۴).

به نوشته دولت‌آبادی، درپیش گرفتن پیشه پدر یا زندگی در کسوت روحانیت اصیل، بی‌نهایت دشوار بود: بی‌خبری و ناآگاهی عوام و رفتار ریاکارانه روحانی‌نمایان در نظرم بسیار نامساعد جلوه می‌کرد. لذا، در این خیال بودم که از روحانیت درگذرم، زیرا زندگی در چهارچوب روحانیت واقعی مستلزم دوری‌گزیدن از خلق و عزلت‌نشینی بود که در آغاز جوانی، با حرارت وجودم سازگار نبود (دولت‌آبادی، ۱۳۶۳: ۱/ ۱۱۴). به همین خاطر، به این

خیال افتادم که همه متعلقات شخصی را به فقرا بخشیده و با آزادی از تعلقات دنیوی به سیاحت پردازم که دوستانم مرا از اجرای آن بازداشتند. به هر صورت، خیال‌های گوناگون را از سر گذراندم و درباره امور عام‌المنفعه اندیشیدم تا آنکه توسعه دانش عمومی در ایران به یکی از دغدغه‌های اصلی من تبدیل شد (همان: ۱۱۴-۱۱۵).

به‌رغم کم‌طاقتی دولت‌آبادی، شیخ ابراهیم زنجانی عزمی پولادین در تحصیل علوم دینی در عتبات داشت؛ چنان‌که خود گفته است، بی‌اندازه در علم و تقوا و عبادت حریص بود و می‌خواست به بالاترین مقام دینی یعنی اجتهاد دست یابد (زنجانی، ۱۳۷۹: ۱۱). اما برخلاف دولت‌آبادی، به علت فقر و تنگدستی از پشتیبانی مالی دایی خود برخوردار شد.

زنجانی در دوران تحصیل دینی، برخلاف دولت‌آبادی، به دامن افراط افتاد: مشغول قناعت، ریاضت و عبادت شد و تمام فرایض و نوافل شبانه‌روز و تمام دعاها و اعمال تهجد و نماز شب را تمام و کمال به‌جامی آورد. هر ساعت از شبانه‌روز را به یک امام اختصاص داد و بیش از پنج شش ساعت در شبانه‌روز نمی‌خوابید. از همین رو، از نظر جسمی ناتوان و رنجور شد (همان: ۱۵). این رهبانیت، او را در وضعیتی انداخت که قصد داشت به کلی ترک علایق نموده، عیال را طلاق داده یا به صورت انفرادی سیاحت کند و یا با ریاضت و عبادت عمر را به‌سرآورد، اما به مدد استادش از این مهلکه گریخت (همان: ۱۸).

زنجانی پس از یک اقامت طولانی نه‌ساله در عتبات، سرانجام در محرم ۱۳۰۵ به زنجان بازگشت و به کار و عظمی و خطابه پرداخت. با میربهاء، شخصیت نیکوکار و ثروتمند خوشنام زنجان آشنا شد که علاوه بر کمک‌های مالی، اسباب انتقال وی به مساجد مهم شهر و موجبات شهرت و محبوبیت وی را فراهم ساخت. در پی این پیوندها، زندگی مادی شیخ ابراهیم بهبود یافت و به منطقه اعیان‌نشین زنجان نقل مکان کرد (شهبازی، ۱۳۸۲: ۱۵).

۴. داستان بابی شدن

هم زنجانی و هم دولت‌آبادی به نحوی درگیر داستان باب بودند. یکی متهم به بابی و دیگری منتقد بابیت. داستان بابی و ازلی بودن دولت‌آبادی‌ها - که در عهد قاجار همه‌جا پیچیده بود - بنابر اقوال متواتر در اصل، ساخته و پرداخته ظل‌السلطان است، زیرا او همچون پدرش روحانیان نوگرا را که با حکومت همکاری نمی‌کردند، با چنین اتهاماتی منزوی می‌ساخت. به‌جز کسروی، همه منابع هم‌عصر دولت‌آبادی شایعه بابی بودن آنها را فقط یک اتهام دانسته‌اند (کریمی، ۱۳۸۴: ۲۷؛ نیز ← احتشام‌السلطنه، ۱۳۶۲: ۵۲۸؛ ناظم‌الاسلام

کرمانی، ۱۳۸۷: ۵۵۸/۳). کسروی پدر دولت‌آبادی را بدون ارائه دلیلی محکم و مستند، نماینده صبح ازل در ایران معرفی کرده، اما در سراسر کتابش اسمی از یحیی دولت‌آبادی به میان نیاورده است (کسروی، ۱۳۶۹: ۲۹۱). افزون بر این، علمای مقیم عتبات نیز اتهام بابی‌بودن آنها را نپذیرفته بودند؛ چنان‌که آخوند خراسانی و میرزای شیرازی با میرزا هادی و فرزندش رفتاری شایسته داشتند (کریمی، ۱۳۸۴: ۲۵-۲۶).

اما، درگیری زنجانی با مسئله بابت از آنجا آغاز شد که علاءالدوله، حاکم زنجان، یکی از سران بهایی را به نام «ورقا» دستگیر کرد و به زندان انداخت. ورقا ادعا کرد حاضر است با علما مباحثه کند. چند نفر از علمای شهر با وی مباحثه کردند، اما از عهده اقتناع وی برنیامدند. این حادثه تزلزلی در شهر انداخت و علاءالدوله را مضطرب ساخت. سرانجام، به درخواست او، زنجانی با ورقا مناظره کرد. ورقا قول داد اگر در این مباحثه مجاب شد، توبه نموده به اسلام درآید. در این مباحثه که با حضور چندتن از علما و اعیان برگزار شد، ورقا مجاب و محکوم شد و توبه کرد (همان: ۱۳۳-۱۳۹). زنجانی در پی همین حادثه کتاب *رجم‌الدجال* یا همان کتاب *ارشاد‌الایمان* را در رد مدعیان دروغین نیابت امام عصر نگاشت و از خطر بابی‌بودن -که یک اتهام سیاسی آشکار بود- رهایی جست. (همان)

۵. تحول فکری

تحول فکری دولت‌آبادی بسیار زودتر از زنجانی آغاز شد. او در ۱۸سالگی در پی بروز اختلاف بین پدرش و ظل‌السلطان، رهسپار تهران شد و به اقتضای فضای فکری و سیاسی پایتخت، با بسیاری از ادبا و دانشمندان آشنا شد و در کانون افکار تازه و ترقیات عصر جدید قرار گرفت. با روزنامه‌ها، کتاب‌های تازه، معلمان اروپایی و روشنفکران ایرانی آشنایی یافت و با بسیاری از آنها به حشر و نشر پرداخت. در همین نشست‌و‌برخاست‌ها تحت‌تأثیر میرزا ملکم‌خان، از اصلاح‌خط دفاع کرد.

گذشته از روشنفکران، شیخ هادی نجم‌آبادی -که به باور دولت‌آبادی رفتارش دور از عادات روحانیان عصر و زبانش در بیان حقایق شرع و نقد روحانی‌نمایان بی‌پروا بود- در بیداری وی نقشی انکارناپذیر داشت؛ به‌ویژه هنگامی که به کفر و زندقه متهم شد (دولت‌آبادی، ۱۳۶۳: ۵۹/۱). دولت‌آبادی علاوه بر نجم‌آبادی با شاگرد وی، سید اسدالله خرقانی که به شیوه استادش می‌زیست، نیز مأنوس بود.

در اصفهان نیز، شیخ محمد منشادی یزدی بر تحول فکری دولت‌آبادی تأثیر مستقیم

نهاد. به گفته دولت‌آبادی، وی در افکار عمومی اصفهان بذر اندیشه‌های جدید و خرق اوهام را پاشید. حضور او در کنار میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی حلقه‌ای از نوگرایان اصفهان را شکل داد که دولت‌آبادی زیر نفوذ آنها قرار داشت. اما، در اوایل ۱۳۰۳ ق در پی سفر میرزا آقاخان و احمد روحی به تهران و سپس استانبول، اسباب دلتنگی دولت‌آبادی فراهم آمد (همان: ۶۸).

شاید در این میان، مهم‌تر از همه سید جمال‌الدین اسدآبادی است که در یکی از سفرهای خود به ایران مدت سه شب در خانه میرزا یحیی دولت‌آبادی پنهان شد (ملک‌زاده، ۱۳۸۳: ۲۶۹/۱). دولت‌آبادی فصلی از خاطرات خود را به او اختصاص داده است و همچنین از نقش روزنامه‌های نوگرا در خارج از ایران و روشنفکرانی چون مستشارالدوله، ملک‌خان، زین‌العابدین مراغه‌ای و ... در بیداری خود و هم‌وطنانش سخن رانده است (دولت‌آبادی، ۱۳۶۳: ۱۰۲/۱).

در قیاس با دولت‌آبادی، زنجانی به مراتب دیرتر (چهل‌سالگی) به حوزه تجدد پیوست، اما نفوذ او در متن تجدد به مراتب عمیق‌تر از دولت‌آبادی بود. در بیداری او، حضور یک روحانی به نام شیخ هادی تهرانی و ماجرای تکفیر او بسیار مؤثر بود. وی استاد زنجانی است که با اندیشه عمیق و جرئت فراوان خود معتقد بود به جای تقلید باید فکر کرد و مسائل را دریافت، هرچند حاصل این اندیشه برخلاف عقاید جمهور یا مغایر با باورهای چهره‌های مسلم و مشهور باشد؛ مثلاً، اعتقاد داشت علت حرمت شراب مسکربودن آن است و اگر به حدّ مستی خورده نشود، نمی‌تواند حرام باشد؛ اما چون اکثر مردم حد را رعایت نمی‌کنند، نباید حکم عمومی داد (زنجانی، ۱۳۷۹: ۲۶).

به نوشته زنجانی، نخستین رگه‌های تجددخواهی وی با خواندن روزنامه *حبل‌المتین* کلکته و روزنامه *پرورش مصر* آغاز شد و با *سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ* ادامه یافت. با مطالعه این کتاب، به عقب‌ماندگی ایران پی برد و به حال کشور تأسف خورد که چگونه برخی رفتارهای روحانی نمایان، باعث شده دین به ابزار جلوگیری از عقل و علم تبدیل شود (همان: ۱۴۸). چندی بعد به خواندن *رمان روی آورد*. با خواندن *رمان سه تفنگدار* وضع عجیبی پیدا کرد.

ازدواج مجدد زنجانی روزنه دیگری به سوی دنیای جدید بود. از آنجاکه همسر دوم او از خاندان‌های اعیان شهر محسوب می‌شد، طبیعتاً به گسترش روابط او با بزرگان شهر انجامید. این همسر، به گفته زنجانی، شهری و متمدنه، عاقله، خانه‌دار و کاردان بود.

درحالی که «آن زن مرحومه با اخلاق خوب دهاتی بود، این خانه‌داری و اداره‌کردن و ترتیبات را نمی‌دانست، اما مطیع بود. اما این زن بسیار کاردان است و عقیفه و مردی است بلندمقام» (همان: ۱۵۴).

بدین ترتیب، زنجان با تغییر موقعیت اجتماعی و خانوادگی و نیز مطالعه کتاب‌ها و جراید جدید، در عالمی دیگر قرار گرفت. محبت وطن و عشق به آزادی و تربیت فرزندان وطن و نشر علوم عصر در وجود او روزبه‌روز فزونی یافت. با کمک میرزا علی اصغر مشیرالملک، وزیر همایون و میرزا ابوالمعالی به علوم عصر علاقه‌مند شد. با مطالعه جغرافیا از خشکی‌ها، دریاها، کشورها و جزایر و اوضاع ملل و مذاهب و تمدن و توخس آنها آگاه گشت. با مطالعه رساله هیئت فلاماریون طالب اف و نیز سایر کتاب‌های وی دانست که علم و تمدن در عصر ما تا چه پایه ترقی نموده، اختراعات عجیب صورت پذیرفته و ملت‌ها بیدار شده‌اند، اما ایرانیان در تاریکی استبداد و نادانی دست و پا می‌زنند (همان: ۱۵۵).

از آن پس، زنجان به مطالعه کتب فیزیک و شیمی پرداخت و کتاب شیمی قانددیک را به فارسی برگرداند؛ رساله مختصری در حرارت و نور نگاشت؛ به مطالعه تاریخ روی آورد (همان: ۱۵۵-۱۵۶) و به کلی از دیگر روحانیان ممتاز و متمایز شد؛ کتابی در نجوم با استفاده از نظام بطلمیوس نگاشت. چندی بعد، به نوشتن رمان پرداخت تا رفته‌رفته ملایان و اعیان از آزادی‌خواهی و ترقی‌خواهی وی آگاه شدند و خود نیز در منبرها نتوانست آن را انکار کند (همان: ۱۵۶). در سال ۱۳۱۷ ق، کتابی بنام *تریاق السموم* در نقد وضعیت ایران و اثبات بیماری مهلک و نیز معالجه آن تدوین کرد (همان: ۱۵۹).

۶. بیداری و همکاری با مشروطه‌خواهان: روایت انقلاب مشروطه

در پی آشنایی با افکار آزادی‌خواهانه به‌ویژه در پیوند با حوزه‌های مبارزاتی استانبول به ریاست سید جمال و نیز میرزا آقاخان کرمانی بود که دولت‌آبادی عملاً به عرصه مبارزات سیاسی گام نهاد. او پس از کشته‌شدن میرزا رضا کرمانی، شعری از زبان میرزا رضا سرود که در آن بایی بودن وی تکذیب شده بود (برزآبادی، ۱۳۸۷: بیست‌وهفت).

فعالیت‌های سیاسی دولت‌آبادی از ۱۳۲۲ ق به طور جدی با عضویت در انجمن ملی و کمیته انقلاب و در کنار دو همشهری دیگرش یعنی ملک‌المتکلمین و سید جمال واعظ اصفهانی آغاز شد؛ چنان‌که مجلس سرّی آزادی‌خواهان با حضور عده‌ای از رهبران مشروطه شب‌های چهارشنبه در خانه وی تشکیل می‌شد (ملک‌زاده، ۱۳۸۳: ۱/۱۲۴).

دولت‌آبادی همچنین اطلاعات محرمانه پایتخت و نیز مخاطرات آن را به مشروطه‌خواهان اصفهان گوشزد می‌کرد (دانشور علوی، ۱۳۳۵: ۲۱). افزون بر این، در معرفی و گسترش دایره مخاطبان مطبوعات آزادی‌بخش از جمله مجله گنجینه فنون تبریز نقش داشت؛ چنان‌که از همین طریق، رابطه‌ای غایبانه میان تقی‌زاده و دولت‌آبادی پدید آمد (تقی‌زاده، ۱۳۶۸: ۳۶).

نقش منحصربه‌فرد دولت‌آبادی در روند مشروطیت با گنجاندن تقاضای «انعقاد قراردادی بین دولت و ملت» که بعدها به عدالتخانه یا مجلس ملی تعبیر شد و آشکارا فهرست درخواست‌های صنفی مشروطه‌خواهان را به سطح یک مطالبه ملی ارتقا داد، مشهور است. با این همه، رفتار دولت‌آبادی در قضیه به‌توپ‌بستن مجلس شنیدنی است. به باور او، در این موقع وانفسا هر کس باید به فکر جان خویش می‌بود. این تفکر تأسف‌آور به گفته آدمیت، رفتار و کردار ناستوده مردمان بی‌فضیلت و خلاف رفتار مسئولانه در همکاری اجتماعی است (آدمیت، بی‌تا: ۳۴۸) که باعث شد دوستان دیرین و هم‌مشریش، ملک‌المتکلمین و سید جمال اصفهانی، را در آن شرایط دشوار تنها گذاشته و خود به حریم سفارت انگلیس در قلهک بخرزد، درحالی‌که هیچ خطری وی را تهدید نمی‌کرد (همان: ۳۴۹).

پس از قلع‌و‌قمع آزادی‌خواهان و پناه‌گرفتن انبوهی از آنها در باغ‌های اطراف قلهک، شاه امر کرد که دولت‌آبادی هر چه سریع‌تر خاک ایران را ترک کند. او نیز در استانبول اقامت گزید و به همکاری با انجمن سعادت و کمیته اتحاد و ترقی پرداخت (برزآبادی، ۱۳۸۷: بیست‌وهشت) و از آن پس بیشتر عمر خود را در خارج از کشور گذراند (آرین‌پور، ۱۳۷۲: ۲/۲۷۱).

دولت‌آبادی در مجلس سوم، به صف جنبش مهاجرت پیوست؛ پس از جنگ به مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ پرداخت؛ در همان حال، به عضویت کمیته آهن اصفهان درآمد و سرانجام، شعبه این کمیته را در تهران تشکیل داد (برزآبادی، ۱۳۸۷: بیست‌وهشت). در برخورد با مشروطیت، زنجانی نیز سرگذشتی مشابه داشت. اقدام مهم او در زمینه‌سازی مشروطیت و سازگاری آن با اسلام، نگارش رساله *بستان‌الحق* در آستانه مشروطیت یعنی در ۱۳۲۳ ق / ۱۹۰۵ م است (نسخه خطی شماره ۷۲۷) که به‌نظر می‌رسد جامع‌ترین و مفصل‌ترین رساله سیاسی و نظری دوران مشروطه است. زنجانی در تحلیل زمینه‌های فکری مشروطیت به عنوان یک جنبش دموکراتیک و

آزادی خواهانه، هیچ نقشی برای روحانیان قائل نیست؛ اما بر آن است که جز روحانیان، هیچ طبقه دیگری در برابر دولتیان اقتداری نداشت. از نگاه او، قدرت روحانیان تنها در بسیج مردم و نیز تحریک و به جنبش واداشتن آنها با نام دین بود که با هدف حفظ نفوذ خود و مطیع کردن دولتیان صورت می گرفت (زنجانی، ۱۳۷۹: ۱۹۸-۱۹۹). به باور او، منازعات مشروطه خواهی نه بر سر منافع ملت، بلکه به خاطر کشاکش بین سه جریان روحانیان، خارجیان و دولتیان بود. با این مقدمات، او انقلاب را چنین توصیف می کند:

انقلاب مانند یک غلیان در افکار عمومی بود که همچون صدای رعدهای هولناک و با نهایت شدت مردمان خفته را بیدار و سراسیمه با چشم های نیمه بیدار و حیران، بی اختیار به هر سو می دواند، بدون آنکه بدانند به کدام سو می روند و چه باید بکنند (همان: ۲۰۷).

زنجانی در زمان به توپ بستن مجلس همانند دولت آبادی به کنج عافیت خزید و در کشاکش مشروطه خواهان برای سرنگونی محمدعلی شاه، یک نظاره گر باقی ماند (ابوالحسنی منذر، ۱۳۸۴: ۱۲۹). برای زنجانی، مشروطیت نه تنها به مثابه یک تغییر و انقلاب بزرگ در وضع و حال، بلکه تولدی جدید تلقی شده است (همان: ۲۱۳).

پس از مشروطه، به ترجمه قوانین عدلیه از عثمانی به فارسی پرداخت؛ چنان که مدعی است اساس قانون عدلیه که بعدها معمول شد، به ویژه تطبیق آن با شرع، از او آغاز شده است (شهبازی، ۱۳۸۲: ۱۵).

هم دولت آبادی و هم شیخ ابراهیم از اعضای برجسته پیشکسوت لژ بیداری ایران محسوب می شدند و در جامع آدمیت نیز عضویت داشتند. زنجانی همچنین از بنیان گذاران و فعالان حزب دموکرات بود؛ او ریاست فراکسیون حزب را در مجلس دوم برعهده داشت و همواره در زمره نویسندگان و نظریه پردازان حزب شناخته می شد. مشهورترین اقدام زنجانی در این راستا، نگارش کتابچه ای موسوم به *مرام دموکراسی* بود که نه به نام وی، بلکه با نام مستعار «یک دموکرات» انتشار یافت. این اثر آینه ای از نگرش های حزبی و نیز تفکر سیاسی او است که نشان دهنده عزم راسخ او در همسازی اسلام و دموکراسی است (زنجانی، ۱۳۲۹).

۷. رقابت با یک روحانی سرسخت

هم زنجانی و هم دولت آبادی در سراسر دوران فعالیت های خود، با یک روحانی برجسته اما سرسخت رویارو بودند که از نظر سیاسی و مذهبی در جهت مخالف آنان قرار داشت؛

بنابراین، هر دوی آنها در خاطرات خود کوشیده‌اند با قضاوت‌های یک‌سویه، چهره‌ای دنیاگرا از مخالفان روحانی خود ترسیم کنند. این چهره از نگاه زنجانی، ملا قربانعلی و از نگاه دولت‌آبادی، آقاجفی است که هر دو از رهبران مشروعه‌خواهی محسوب می‌شدند (دولت‌آبادی، ۱۳۶۳: ۲۸/۱-۳۹؛ زنجانی، ۱۳۷۹: ۲۰۸-۲۰۹).

۸. در عرصهٔ معارف

در عرصهٔ معارف، دولت‌آبادی پیش‌گام زنجانی بود. او می‌نویسد در پی قتل ناصرالدین‌شاه و تغییر فضای سیاسی کشور با آزادی‌خواهان هم‌قسم شد و قوای فکری و جسمی خود را در مسیر معارف عمومی و تربیت پسران و دختران ایران به‌کارگرفت (دولت‌آبادی، ۱۳۶۳: ۱۷۸/۱) و در این مسیر با امین‌الدوله و احتشام‌السلطنه همکاری کرد. اندکی بعد، به کمک آنها و چند تن دیگر *انجمن معارف* را به عنوان نخستین تلاش سازمان‌یافتهٔ غیردولتی برای ترویج اصلاحات آموزشی در ایران پی‌ریزی کرد (رینگر، ۱۳۸۱: ۲۰۵).

انجمن معارف علاوه بر ساخت و راه‌اندازی چندین مدرسه، به آموزش بزرگسالان، پی‌ریزی کتابخانهٔ ملی ایران، چاپ و نشر کتاب، انتشار روزنامه و... اقدام کرد. البته، انجمن در ترسیم اهداف بلندپروازانه، آرمان‌های غیرقابل دسترسی را چون ریشه‌کنی بی‌سوادی عمومی مطرح کرده بود (ضیائی، ۱۳۸۸: ۹۴). نگارش کتاب‌های درسی برای مدارس جدید، عضویت هیئت امنای مدرسهٔ رشیدیه (رشیدیه، ۱۳۷۰: ۴۳) و تأسیس مدرسهٔ سادات از دیگر فعالیت‌های او در این دوران بود.

البته، دولت‌آبادی مهم‌ترین مانع گسترش آموزش‌های نوین را در ایران، مخالفت طلاب علوم دینی شمرده است. به نظر او، در تهران بیش از هزار طلبه از راه تدریس امرار معاش می‌کنند و شب‌ها را در مدارس و روزها را در خانه‌های اعیان و اشراف به معلمی کودکان می‌گذرانند. از آنجاکه گسترش مدارس جدید موجب قطع معاش آنها می‌شد، با آن دشمنی می‌کنند (دولت‌آبادی، ۱۳۶۳: ۱۹۵/۱) همچنین از نظر او آقاجفی می‌کوشید نظر علمای نجف را علیه مدارس جدید برانگیزد (همان: ۳۴۰).

در مجلس پنجم، او به عضویت کمیسیون فرهنگ مجلس پنجم درآمد و در نطق‌های خود بر تسریع اجرای اصلاحات فرهنگی و آموزشی تأکید ورزید (همان: ۹۷). او همچنین از مدافعان اصلاح خط فارسی بود.

زنجانی نیز در حوزهٔ معارف جدید به کمک وزیر همایون، حاکم وقت زنجان، به

تأسیس یک مدرسه جدید در زنجان پرداخت. به دنبال آن، مدرسه دیگری برای ایتام تأسیس کرد. به باور او در این مدارس، اطفال در شش ماه به قدر شش سال مکاتب قدیمه ترقی می‌کردند. یتیمان از کوچه و مزبله‌ها خلاص شده، لباس خوب پوشیده، باادب گردیدند و همه آنان را به نظر حیرت و تعجب می‌نگریستند (همان: ۱۸۶).

زنجان، پس از تعطیلی مجلس سوم در ۱۳۲۹ ق، داوطلبانه اداره مدرسه دولتی ثروت تهران را برعهده گرفت (یغما، ۱۳۳۱: ۱۳۳)، اما اقدامات او در حوزه هرگز به گستردگی و اهمیت کار دولت‌آبادی نبود.

۹. آثار و نوشتار

تألیفات این دو شخصیت نیز از نظر تنوع، شکل و موضوع بسیار به یکدیگر نزدیک است. هر دو خاطرات نوشتند (حیات یحیی و سرگذشت زندگانی من)؛ هر دو رمان نوشتند (شهرناز دولت‌آبادی در برابر شهریار هوشمند، کاپیتان پانزده‌ساله، رؤیای صادقه، شراره استبداد و ...)، البته در این حوزه زنجان بسیار حرفه‌ای‌تر و استادانه‌تر عمل کرد؛ هر دو آثار تربیتی نوشتند (ارمغان یحیی در برابر راه زندگانی زنجان)؛ هر دو شاعر بودند (نهال ادب و اردیبهشت دولت‌آبادی در برابر ارشاد‌الایمان و سایر آثار انتشارنیافته زنجان)؛ هر دو آثار و رسائل سیاسی نوشتند (انتخاب دولت‌آبادی در برابر اصول دموکراسی زنجان).

۱۰. تلاش برای انطباق اسلام و دموکراسی

هر دو شخصیت به دلیل کسوت روحانی و فعالیت در عرصه مشروطه‌خواهی، در راه سازگاری اسلام و دموکراسی تلاش کردند. به باور آن دو، همه آرمان‌های متعالی و پیشرفته دنیای مدرن از اسلام نشئت گرفته بود، اما رفتار روحانیان و حکمرانان باعث شده بود ایرانیان به نقطه سعادت حیات بین‌الملل دست‌نیابند.

از نگاه دولت‌آبادی، آیه «و امر شوری بینهم» و یا «شاورهم فی الأمر» بر دموکراسی و حکومت شورایی دلالت دارد؛ توحید نیز به معنای احترام به اقوام و ملل و فرهنگ‌های دیگر و نیز آزادی مذهب است که دموکراسی را می‌پروراند و شرافت موروثی را لغو می‌کند. افزون بر این، اسلام همواره مسئولیت مدنی را تشویق کرده و معتقد است: «کلکم راع و کل راع مسئول عن رعیتة». (محمد (ص)).

اسلام خداپرستی را در مرکز دایره انسانیت قرار داد و خداپرستان را از هر قومی و ملتی

به صلح دعوت کرده است (مانند سوره ۳ آیه ۵۷ قرآن با عنوان «قل یا اهل الكتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم الانعبد الا الله و لا نشکر به شیئاً»). همچنین، قرآن در موارد متعدد، افراد بشر را اولاد یک پدر و مادر می‌شمارد و امتیاز آنان را فقط به تقوا منوط کرده است؛ چنان‌که در آیه «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و أنثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرکم عند الله اتقاکم» (حجرات: ۱۳) دقیقاً همین هدف را دنبال می‌کند. سرانجام در آیه «لما اکرآه فی الدین» (بقره: ۲۵۶)، اصل انتخاب مذهب را آزاد اعلام می‌کند. با این آیات و روایات، دولت‌آبادی به این جمع‌بندی می‌رسد که اسلام با چنین بنیان‌هایی هرگز مانع زندگانی دموکراتیک و بین‌المللی نخواهد بود. شرع مقدس اسلام حکم می‌کند که نباید به پادشاه ظالم جابر باج و خراج داد و این یعنی حق حکومت با خود ملت است (دولت‌آبادی، ۱۳۶۳: ۳/ ۳۹).

اندیشه‌های دموکراتیک و برابرخواهانه زنجانی نیز تا حد زیادی متأثر از مرام‌نامه حزب دموکرات بود که در آن بر لزوم تربیت سیاسی، حقوق مدنی، تساوی همه افراد ملت در برابر قانون و دولت صرف‌نظر از نژاد، رنگ، ملیت و مذهب، مصونیت شخص و دارایی او از هر نوع تعرض، آزادی بیان و قلم و مطبوعات و اجتماعات، انتخابات آزاد، عمومی، مخفی و مستقیم افراد، تفکیک قوه قضاییه از اجرائیه، موقوف‌شدن تدریجی اجرای محاکم موجود، جدایی کامل قوه سیاسی از قوه روحانی، تعلیم رایگان و اجباری همه افراد ملت، توجه به تربیت و آموزش زنان به عنوان یک ضرورت عقلی، نظام وظیفه اجباری، مالیات مستقیم بر غیرمستقیم، لغو حکومت ارباب‌رعیتی در اراضی، منع احتکار، بهداشت عمومی، استراحت اجباری یک روز در هفته، ممنوع‌بودن کار کودکان زیر چهارده سال، دولتی‌بودن رودخانه‌ها، معادن و جنگل‌ها، منسوخ‌شدن مستمری‌ها و ... تأکید شده بود.

به نظر او، اهل سنت حکومت اسلامی را بر مبنای جمهوریت می‌دانند؛ به این معنا که عموم مسلمانانی که از قدرت فهم و مداخله در امور برخوردارند، باید صالح‌ترین شخص را برای اداره امور عامه برگزینند. او همان کسی است که رئیس کل و قائم‌مقام پیام‌آور الهی و در حکم پدر مسلمین است. اگر در امر انتخاب زمامدار مسلمین بین شورای حل و عقد اختلاف افتاد، مدار بر اکثریت خواهد بود.

اما در شیعه، این مقام توسط خود پیام‌آور الهی و از سوی خدا انتخاب می‌شود و این انتخاب مشخصاً حضرت علی (ع) و فرزندان او تا امام دوازدهم خواهند بود. اینان را پیامبر از پیش و از جانب خدا مشخص نموده و همگی معصوم‌اند (همان: ۳۳-۳۴).

با این همه، در عهد غیبت، ناچار به یک رئیس کل نیاز است که مرجع امور عامه باشد. این رئیس کل باید عالم به احکام و حلال و حرام خدا و نیز شخصیتی امین و عادل باشد، زیرا جانشین امام است. اما، اشکال از آنجا برمی‌خیزد که این جانشینان متنوع و متکثرند و ممکن است هزاران مدعی برای آن پدید آید. در این صورت، ملاک و مبنای تشخیص فرد صالح کدام است؟ بنابراین، در مذهب شیعه هم ناچار باید حاکمان و مجتهدان یکی را انتخاب کنند: کسی که برای مداخله در امور توانایی و کفایت و بصیرت لازم را داشته باشد. پس، جمهوریت در چنین اعصاری به‌ناگزیر باید در شریعت اسلام معتبر باشد (همان: ۴۰).

۱۰. ارتزاق و اشتغال روحانیت

هم دولت‌آبادی و هم زنجانی تندترین منتقدان روحانیت زمان خود بودند. دولت‌آبادی با استفاده از منظر جامعه‌شناسی سیاسی، قوای اداره‌کننده ایران را دو نیروی سیاسی و روحانی (دولت قاجار و روحانیت شیعه) می‌شمارد و تمام تحلیل‌های سیاسی و تاریخی روزگار خویش را بر محور کنش‌ها و واکنش‌های آنها بنیاد می‌نهد. به نظر او، روحانیان ایران دو دسته‌اند: نخست، کسانی که صورت ظاهر روحانیت را حفظ کرده، از تجملات گریزان‌اند؛ زندگی ساده‌ای دارند؛ نه تنها با دولتیان مراوده نمی‌کنند، بلکه آنان را ظلمه می‌خوانند؛ اینان حتی به قضاوت شرعی تن نمی‌دهند؛ بیشتر با کسبه و عامه سروکار دارند؛ مردم در نماز جماعت آنان ازدحام کرده و به ایشان اظهار ارادت نموده و وجوهات شرعی خود را به توصیه یکی از مراجع به آنها می‌پردازند؛ معیشت آنها به عهده مردم است؛ عقد نکاح و طلاق و دیگر امور شرعی به عهده آنهاست (دولت‌آبادی، ۱۳۶۳: ۱/ ۵۰).

دسته دوم که دولت‌آبادی آنان را «روحانی‌نمایان» می‌خواند، متصدی امر قضاوت‌اند؛ اگر رخنه‌ای بیابند، در سیاست مداخله و اسباب تجمل فراهم می‌کنند؛ با دولتیان آمیخته و از قدرت آنها استفاده می‌کنند؛ حوزه ریاست خود را رونق می‌دهند؛ یعنی، دولتیان را به قوه عوام و عوام را به قوه و قدرت دولتیان از خود، میان خوف و رجا نگاه می‌دارند. هر کدام که به این مقام رسیدند، در حقیقت ذوالریاستین و دارای هر دو قوه (سیاسی و روحانی) گشته از هر راه مداخل نمود، مالک بزرگ می‌گردند (همان: ۵۰-۵۱).

دسته سومی که دولت‌آبادی به آن اشاره می‌کند، روحانیان اهل منبرند که کار اصلی آنها روضه‌خوانی و تعزیه در ایام محرم و صفر به‌ویژه در خانه متمولان از جمله بازرگانان است.

چون کار پرسودی است، کسانی که آهنگ و صدای خوشی دارند، فوج فوج به این حرفه روی می‌آورند (همان: ۵۴-۵۵).

رفته‌رفته، اهل منبر به طبقه وسیعی با تقسیم‌بندی‌های درون‌گروهی تبدیل شده است که به ترتیب اهمیت عبارت‌اند از: ملاها، واعظان، روضه‌خوانان باسواد، روضه‌خوانان با‌آواز (همان‌جا).

از نگاه دولت‌آبادی، انقلاب مشروطه عرصه‌ای بود که دو نیروی سیاسی و روحانی رویاروی هم قرار گرفتند. (همان: ۱۰۷).

بنابراین، از نگاه او کشاکش روحانیان عهد مشروطه با یکدیگر، نه در دفاع از مشروطه و نه در مخالفت با آن بود. حرف شیخ فضل‌الله این بود که بهبهانی و طباطبایی اندکی فشرده‌تر در صندلی‌های مجلس بنشینند تا برای او هم جایی باز شود (همان: ۱۳۱).

سرانجام، دولت‌آبادی با اشاره به سیل تمدن غرب، از روحانیت می‌خواهد که اهل و نااهل این سلسله را از یک‌دیگر جدا سازند؛ نااهلان را از این لباس مقدس خارج نمایند و به شغلی که شایسته معلومات آنهاست وادارند تا از عدد سیاهی لشکر بیکاران محترم کشور کاسته شود تا روحانیت بتواند مقام خود را تنزیه و تقدیس نماید (همان: ۲۶).

گفتنی است، دولت‌آبادی سرانجام در پی قانون اتحاد لباس در دوره رضاشاه، از سلک روحانیت خارج شد و اعتراف کرد «ذاتاً به دربرداشتن لباسی که در همه جای دنیا نتوان آن را پوشید، علاقه‌مند نبوده و نیستم و تاکنون ملاحظات مانع بوده است» (همان: ۴/ ۴۰۹).

اما، انتقادهای زنجانی به روحانیت به مراتب شدیدتر و صریح‌تر از دولت‌آبادی است، زیرا او از اساس منکر وجود طبقه روحانیت در اسلام است. به باور زنجانی، صفات خدا نه تنها در میان معصومین بلکه در اتباع و درجات پایین‌تر یعنی روحانیان تقسیم شده است (زنجانی، ۱۳۷۹: ۵۷). روحانیت بعدها با اختراع لباس متمایز اسباب امتیاز و تفوق خود را بر مردم فراهم ساخت.

مهم‌ترین اقدامات و حوزه‌های عمل روحانیان از نگاه زنجانی عبارت‌اند از:

۱. امامت جماعت؛ ۲. تصرف در اوقاف؛ ۳. وصیت مردم؛ ۴. منبر و خطابه؛ ۵. ردّ مظلمه و رفع ذمه و اجرای وصیت متوفیان؛ ۶. نکاح و طلاق، معاملات و خرید و فروش؛ ۷. ادای نماز و روزه و حج و دیگر واجبات دانشنده‌مردگان؛ ۸. تدفین شامل غسل و کفن و دفن و نماز و تلقین میت و نشستن در مجلس ترحیم، قرآن ختم‌کردن، نماز وحشت

لیلةالدفن خواندن و ...؛ ۹. معالجهٔ مریضان، پف کردن دعاها و افسون‌ها، نوشتن و آویختن ادعیه، استخاره و کسب برکت و منفعت، نماز استسقا و طلب باران، زیارت‌نامه خواندن در امامزاده‌ها و مشاهر متبرکه ... (همان: ۷۴-۷۵).

زنجانی پس از نسبت‌دادن بسیاری از اعمال به روحانیان که اساساً برخی از آنها از کارکردهای روحانیان نیست و صرفاً جهت تحقیر آنان بیان شده است. به این نتیجه می‌رسد که هیچ فرد و گروهی در میان بشر واسطهٔ امور دین نیست و روحانی به عنوان یک صنف خاص که امری از امور دین و دنیای مردم مختص آن گروه و آن نژاد باشد قطعاً در اسلام مقرر نشده است؛ مدار در رجوع عوام فقط علم و امامت است. پس مرجعیت امور عام با کسی است که دستور آن امر را دانسته و محل اطمینان باشد که به حق رفتار کند و بتواند آن امر را انجام دهد:

در اسلام روحانی نیست، هر عالم باید به جاهل بیاموزد و هر متدین مردم را به معروف و نیکی دلالت کرده از منکر و بدی منع نماید. همه باید در طلب علم و تقوی کوشش کنند» (همان: ۵۳).

۱۱. وضعیت عدلیه از نگاه زنجانی و دولت‌آبادی

عدلیه نیز از دیگر عرصه‌هایی بود که هم زنجانی و هم دولت‌آبادی با آن رویاروی بودند. به‌رغم پیروزی مشروطه‌خواهان، اوضاع عدلیهٔ ایران همچنان وخامت‌بار، ناعادلانه و تبعیض‌آمیز باقی ماند. از آنجاکه عدلیه یکی از حوزه‌های برخورد دو قوهٔ روحانی و سیاسی بود، اصلاح و ساماندهی آن نیز به همان نسبت بسیار دشوار بود. از نگاه دولت‌آبادی، به واسطهٔ کاغذبازی‌ها و احکام ناسخ و منسوخ شرعی قضات، تقلبات وکلای عدلیه، مداخلهٔ روحانی‌نمایان در امور قضایی، نهاد عدلیه در آستانهٔ ویرانی است. در نتیجه، وی مدعی است برای حل مشکلات عدلیه باید جلسه‌ای با حضور علما و وزرا و نمایندگان اصناف تشکیل داد. اما، قضات با اسباب‌چینی و تهدید مانع از آن شدند (دولت‌آبادی، ۱۳۶۳: ۲/ ۲۱۲-۲۱۷). لذا، تا تشکیل دادگستری نوین و تدوین قانون مدنی ایران توسط علی‌اکبر داور، مشکلات عدلیه کم و بیش ادامه یافت.

زنجانی نیز یکی از منتقدان اصلی محاکم عدلیه، شیوه‌های قضاوت و قاضیان دادگاه‌های ایران و نیز رفتار قضات و حاکمان شرع است. او می‌نویسد در پی مساعدت‌های مالی خیرخواهان و اقبال مردم به درس و مدرسه‌ام از مسند قضاوت بی‌نیاز شدم، زیرا می‌دانستم

که محال است با قضاوت بتوان دین‌داری کرد؛ قضاوت جز ابطال حقوق توده‌ها و خراب کردن خانه مردم نبود:

چه، مجازات تنها برای رعایاست، مجازات ملاکین و تجار و کسبه و زارعین و عمله و غیرهم اساساً پول است و برای پول گرفتن کافی است تقصیر را به کس دیگری انداخت، تحقیق و محاکمه لازم نیست. تقصیر هم غالباً به واسطه مخالفت کردن با حکومت یا فحش دادن یا اطاعت نکردن از مأمور یا جان دادن به وی فراهم می‌آید. به نظر زنجانی به دلیل بدرفتاری شماری از متصدیان محاکم شرع این نهاد درگیر آسیب‌هایی شده بود و از الگوی اولیه و اصلی خود دور افتاده و البته در این میان وی دشمنان خود را مصداق چنین امری قلمداد می‌کرد (زنجانی، ۱۳۷۹: ۱۲۰).

۱۲. آمیختگی دین با سیاست

هم دولت‌آبادی و هم زنجانی تحت تأثیر گفتمان‌های روشنفکری روزگار خود به تفکیک دین از سیاست اعتقاد عمیق داشتند و حتی در این راه گام‌های عملی بلندی برداشتند؛ چنان‌که دولت‌آبادی در جای‌جای خاطرات خود از این اندیشه دفاع کرده و حتی می‌نویسد پس از فتح تهران از بهبهانی خواسته تا از مداخله امور در مجلس پرهیز کند، و با دوری‌جستن از امور سیاسی، شرع را از حوزه عرف جدا نماید و هشدار داد که اعتدالیون چون جز از طریق مذهب نمی‌توانند از نیروی روحانیان استفاده کنند، همه اعضای آن اعم از وزیر و وکیل، خود را غمخوار اسلام نشان می‌دهند و از شمشیر دیانت در برابر سیاست دموکرات‌ها بهره‌می‌گیرند (همان: ۱۲۹-۱۳۰).

زنجانی نیز انفکاک کامل قوه سیاسی از قوه روحانیه را بهترین و نافع‌ترین اصل حزب دموکرات برای رفاه حال ملت و روحانیان شمرده است. به نظر او، در ابتدای اسلام، قوه روحانیت به هیچ صنفی اختصاص نداشت، اما با توسعه بلاد اسلام، جمعی از اهل بصیرت به عنوان قضاوت و افتاء انتخاب شدند و بدین ترتیب قوه روحانیت از قوه سیاست دولتی جدا گردید و کم‌کم یک طبقه ممتاز از دولت به نام روحانی تشکیل شد که متصدی امور شرعی مردم گردید و مسائلی چون تدریس علوم دینی، قضاوت، امامت جماعت و جمعات، افتاء، ولایت و سرپرستی امور دینی، موقوفات، مساجد، منبر، مواعظ و ... در عهده علما قرار گرفت. پس، این تفکیک دین از سیاست قهراً و بر اساس تجربه تاریخی مسلمانان به وجود آمده، امر مطلوبی است، زیرا با مداخله دین در سیاست، هر دو

قوه ضعیف و ملت نحیف می‌شود و در مجموع، کشور در وضعیت بحران قرار می‌گیرد (زنجان، ۱۳۷۹: ۱۹۵-۱۹۶).

۱۳. بررسی وضعیت زنان

زنجان و هم دولت‌آبادی دربارهٔ زنان به گونه‌ای متفاوت می‌اندیشیدند. به نظر دولت‌آبادی، وضعیت زنان ایران از جهت حجاب و وضعیت ناخوشایندی بود. وی با اشاره به برگزاری نمایشگاه کالاهای وطنی و بازدید زنان ایرانی می‌نویسد:

رفتار خانم‌های تهران در اول نمایشگاه امتعهٔ وطنی ما را امیدوار می‌کند به آیندهٔ شرافت و سعادت‌مندی که پرده‌نشینان این ملت دیر یا زود سر از این چادر و نقاب سیاه معمول و با روبند سفید متروک درآورده، جامعهٔ تاریک ما را روشن خواهند کرد (دولت‌آبادی، ۱۳۶۳: ۴/۳۰۲).

اما، مواضع زنجان در آن عهد بسیار تندروانه‌تر بود. او شاید نخستین شخصیت روحانی است که در آن فضا از برابری زن و مرد سخن راند و از روپوشاندن زنان انتقاد کرد و آنان را به عرصهٔ فعالیت‌های اجتماعی فراخواند. از نگاه او، باید زنان را به گونه‌ای مطلوب تربیت و پرورش داد تا جامعهٔ ایران در مسیر ترقی قرار گیرد؛ به محض رسیدن به مرحلهٔ تمایل به مال و عیال و اولاد بتوانند به تنهایی کار و زندگی خویش را اداره کنند؛ خانواده تشکیل دهند؛ به تربیت اولاد توجه کنند؛ چشم به دیگران ندوزند؛ بار گران مردم نشوند؛ مهمل و بیکار به گردن دیگران بار نشوند و به طرف افراط و بی‌باکی کشانده نشوند و از هر راه و لذت غلط و حرص مال، خود را تباه ن سازند (زنجان، ۱۳۷۹: ۱۰۵).

از همین رو، وی تعمداً از حجاب زنان سخن نگفته و آن را مسکوت نهاده است. اما در داستان *شهریار هوشمند*، زنی روگشاده و بی‌حجاب از قهرمانان اصلی داستان است که زنجان شخصیت وی را بسیار پسندیده و همواره او را به عنوان یکی از رهبران انجمن‌های سرّی آزادی‌خواه ستوده است. دربارهٔ تربیت زنان می‌نویسد: «فلاشکی ندارند که سبب بزرگ بدبختی ملت و فساد و اخلاق آنها، فقدان تربیت زنان و جهالت مادران است. مقصود از تربیت زنان، تعلیم و تربیت در راه خانه‌داری، بهداشت، معاشرت، ازدواج، عفت، تربیت فرزندان، تحسین اخلاق و رهایی از موهومات و خرافات است (همان: ۱۹۸).

۱۴. استبداد منور

در پی ناکامی مشروطه و بروز ناپایداری سیاسی و گسترش بحران و ناامنی اجتماعی، هم دولت‌آبادی و هم زنجانی مانند بسیاری از روشن‌فکران و مشروطه‌خواهان هم‌عصر خود به اندیشه‌ورزی دربارهٔ تشکیل یک دولت مقتدر و مصلح پرداختند. به نظر دولت‌آبادی، سیاست کشور به سبب سوء مدیریت داخلی و بی‌لیاقتی زمامداران وضعیتی آشفته یافته و با مداخلهٔ بیگانگان حالتی بغرنج پیدا کرده است؛ چنان‌که اگر هر دست خیاانتکار را قطع کنی، زیر آن دست یک یا چند دست قوی بیگانه دیده می‌شود که نه ملت را جرئت قطع نمودن آنهاست و نه وسایل قطع آنها مهیاست و

همهٔ آنها به نبود یک مرد دانای توانا بازمی‌گردد که قد برافزاد و همهٔ کارها را به اتکای قوای صالح فکری به سوی اصلاحات اساسی سوق دهد و با تمرکز قدرت و تشکیل قوهٔ نظامی، راه‌ها را امن کند؛ راه بهانه‌جویی را بر بیگانگان ببندد، در سیاست خارجی بی‌طرف بماند، وسایل اصلاحات اساسی کشور را از رهگذر چندصد معلم کامل وطن‌دوست فراهم سازد. آن هم «نه معلم طبابت بلکه معلم جراحی برای دیدن و دوختن و بیرون کردن خون فاسد از بدن این مریض محتضر (دولت‌آبادی، ۱۳۶۳: ۳/ ۲۵۱).

در همین راستا، دولت‌آبادی در مجلس پنجم به عضویت کمیتهٔ سرّی مشاوران رضاخان درآمد. این کمیته مرکب از نمایندگان خوشنام مجلس بود که می‌کوشید قدرت رضاخان را تثبیت و تقویت کند (تقی‌زاده، ۱۳۶۸: ۱۹۸). هرچند وی در جلسهٔ نهم آبان ۱۳۰۴ که موضوع تغییر قانون اساسی و انتخاب رضاخان به مسند پادشاهی در دستور کار قرار گرفت، به مخالفت با این امر پرداخت؛ به تعبیر عبدالله مستوفی، بعد از یک مدح دو رویه از پهلوی از مجلس خارج نشد و نشان داد که با سایر مخالفان هم‌فکری نداشت (مستوفی، ۱۳۴۳: ۳/ ۶۶۶).

اما، مهم‌ترین اثر زنجانی در سال‌های پس از جنگ جهانی اول که در آن اندیشهٔ دیکتاتوری مصلح پرورنده شد، رمان *شهریار هوشمند* است. این رمان نشان‌دهندهٔ سیر دگرگونی و تحول اندیشه‌های تجددگرایان عصر مشروطه به سوی طرح نظریهٔ استبداد منور است تا با تشکیل یک دولت مقتدر و متمرکز، اصلاحات را از بالا و با قوت آغاز کند و در برابر روحانیان و دیگر نیروهای سنتی ایستادگی کند. بنابراین، زنجانی که در *شهریار/ استبداد* از حذف نقش جدی شاه در امور کشور و تفویض اختیارات به مجلس و کابینه سخن گفته بود، اکنون ناامید از این دو نهاد، واگذاری اقتدار مطلقه به شاه یا دیکتاتور مصلح را خواستار بود تا با پنجهٔ آهنین دست به اصلاح بزند.

بدین سان، شهریار هوشمند در نقش یک ناجی نمود یافته‌است که می‌کوشد مردم را از چنگال جابرانه روحانیان آزاد سازد. در واقع، او همان رضاشاهی است که بعدها زنجانی و دوستانش این نقش را به او واگذار کردند (شهبازی، ۱۳۸۲: ۱۸).

۱۵. نتیجه‌گیری: ارزیابی و تحلیل

با توجه به آنچه آمد، همانندی‌های بسیاری میان دولت‌آبادی و زنجانی وجود دارد. این امر پیش از آنکه معلول شخصیت روحانی یا تحصیلات آنان باشد، معلول فضای فکری و فرهنگی کشور به‌ویژه سیطره گفتمان‌های روشنفکری بر سایر گفتمان‌هاست که سبب شد نه‌تنها زنجانی و دولت‌آبادی، بلکه بسیاری از شخصیت‌ها با گرایش‌ها و مشرب‌های فکری و اعتقادی دیگر و حتی با پایگاه‌ها و خاستگاه‌های مختلف اجتماعی، به چهره‌هایی مشابه با کارکردهای همسان تبدیل شوند. در واقع، سیطره گفتمان روشنفکر و غرب‌گرا در غیاب گفتمان‌های دیگر باعث می‌شد شخصیت‌های نوگرا و هوادار غرب با وجود سابقه و پیشینه متفاوت به قالبی واحد درآیند و نقش‌ها و عملکردهای مشابه بیابند و این در واقع، همان وجه فرایندهای پنهان انقلاب مشروطه و روندهای درونی آن است که انسان‌های قالبی می‌آفرید. نه فقط از این جهت که قصد داشته دست از دنیا بشوید و به سیاحت پردازد با شیخ ابراهیم زنجانی شباهت دارد، بلکه بیشترین همانندی آن دو در این نکته است که هر دو بزرگترین منتقدان روحانیت بوده‌اند و اساساً روحانیت را متهم اصلی و عامل کلیدی واپس‌گرایی و انحطاط ایران قلمداد کرده‌اند و روحانیان را همدست و هم‌پیمان حکومتگران ستمگر و خودکامه پنداشته‌اند که با همکاری یک‌دیگر ملت ایران را در درازنای تاریخ خویش به فلاکت و سیه‌روزی انداخته‌اند. با این همه، در ادامه حرفه روحانیت، زنجانی هرگز حاضر نشد حرفه و کسوت روحانیت را ترک گوید، اما دولت‌آبادی در پیرانه‌سر آن را کنار نهاد و از همین جهت نشان داد از صداقت بیشتری برخوردار است.

با این همه، تفاوت‌های فراوانی نیز بین آنها وجود دارد: قلمرو اندیشه زنجانی بسیار وسیع‌تر و دایره بررسی‌های انتقادی او نیز بسی گسترده‌تر است. زنجانی نظرگاه‌های خاصی درباره اصلاح دین داشت؛ او متأثر از اندیشه‌های وهابیت بر توحید تأکید می‌کرد؛ امامت و دیگر شعایر تشیع را کم‌اهمیت جلوه می‌داد؛ تفکرات باستان‌گرایانه و عرب‌ستیزانه داشت و ...

به هر حال، هر دو از منظر تجدد به پدیده‌های اجتماعی و نیز به سیاست، روحانیت و دین‌نگریسته‌اند و در این نگرش‌ها سخت تحت‌تأثیر نقدهای ساختارشکنانه روشنفکران سکولار هم‌عصر خویش به‌ویژه میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، مستشارالدوله و زین‌العابدین مراغه‌ای قرار داشتند. از زاویه معرفت‌شناسانه، نگاه آن دو به مقوله‌های مذهبی، در مجموع، نگاهی درون‌دینی، مؤمنانه، معتقدانه و وفادارانه است. اما، نگاه آنها به روحانیت کاملاً برون‌دینی و همراه با مایه‌های عمیق سکولاریستی، دنیاگرا و عرفی است که آنها را در این داستان به کلی دنباله‌رو روشنفکران نشان می‌دهد.

هر دو از علاقه‌مندان ساگر نگوییم شیفتگان-تمدن غرب بودند. هر دو از راه و روش اروپاییان در نوسازی ایران به‌ویژه در حوزه آموزش، نظام سیاسی، نهادهای مدنی، آزادی، برابری انسان‌ها، مسئولیت مدنی و حقوق بشر دفاع می‌کردند. البته، دولت‌آبادی سال‌ها در غرب زیسته و از نزدیک تجربه‌های فراوانی از زندگی و راه و رسم اروپاییان آموخته بود. اما در مجموع، از منظر توجه به دیده‌های مدرن، هر دو شباهت بیشتری به روشنفکران داشتند تا روحانیان هم‌عصرشان. در واقع، دیگر جنبه‌های شخصیتی آنها بر جنبه روحانی آنان می‌چربید، چه در آن روزگار کمتر روحانیانی تا این اندازه به غرب تمایل داشتند. لذا، طبیعی بود که در قضاوت‌ها و نگرش‌های خود به پدیده روحانیت از این تجربه نیز تأثیر پذیرفته و آنان را سد راه غربی‌شدن و اخذ دستاوردهای تمدنی غرب می‌شمردند.

با این همه، دولت‌آبادی بیش از آنکه یک مصلح و متفکر دینی باشد، یک منتقد اجتماعی بود که از منظر کارکردی به دین نگاه می‌کرد و می‌کوشید کاستی‌های دین‌ورزی و خلل‌های راه‌یافته در ارکان دین را به گردن روحانیت بیندازد. بنابراین، در سراسر آثار او تعریفی از دین و اصلاح دینی و یا معرفی دین مطلوب و بیان آموزه‌ها و مؤلفه‌های آن دیده نمی‌شود و این یکی از ویژگی‌های تمایز دولت‌آبادی از سایر دگراندیشان دینی عهد رضاشاه است. درحالی‌که دگراندیشان عهد رضاشاه به‌ویژه شیخ ابراهیم زنجانی عمدتاً تحت‌تأثیر اندیشه‌های وهابیت و نوگرایان اهل سنت، بیش از همه بر طبل توحید می‌کوبید؛ به شعایر و مناسک شیعه به‌ویژه مقوله امامت، زیارت، شفاعت، توسل، ساختن گنبد و بارگاه بر قبر بزرگان دین و مانند آن حمله می‌برد. زنجانی در عین حال خود را هم در چهره یک منتقد دینی و هم در قامت یک مصلح دینی آشکار ساخته است. زنجانی برخلاف دولت‌آبادی، از اصل و اساس منکر وجود طبقه‌ای به نام روحانیت در اسلام است، اما خود او تا پایان عمر در این کسوت باقی ماند و این از تناقض‌های حل‌نشده‌ی در زندگی او است.

پی‌نوشت

۱. این کتاب با سیری تاریخی به بررسی ادعاها و نیز معرفی همه کسانی می‌پردازد که از همان روزگار نخستین اسلامی (دوره کیسانیه) تا دوره مؤلف (علی محمد باب و بهاء‌الله) خود را امام عصر خوانده‌اند.

منابع

- ابوالحسنی منذر، علی (۱۳۸۴). *شیخ ابراهیم زنجانی زمان، زندگی، خاطرات به ضمیمه بحثی در ولایت تکوینی پیامبر و ائمه معصومین (ع)*، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- احتشام‌السلطنه، مهدی (۱۳۶۲). *خاطرات احتشام‌السلطنه*، به کوشش محمدمهدی موسوی، چ ۲، تهران: زوار.
- آدمیت، فریدون (بی‌تا). *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*، ج ۲، مجلس اول و بحران آزادی، تهران: روشنگران.
- آرین‌پور، یحیی (۱۳۷۲). *از صبا تا نیما: تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی*، ج ۲، چ ۵، تهران: زوار.
- برزآبادی، مجتبی (۱۳۸۷). *مقدمه حیات یحیی*، تصحیح و تعلقات مجتبی برزآبادی فراهانی، ج ۱، تهران: فردوس.
- تقی‌زاده، حسن (۱۳۶۸). *زندگی طوفانی: خاطرات سید حسن تقی‌زاده*، به کوشش ایرج افشار، تهران: علمی.
- دانشور علوی، نورالله (۱۳۳۵). *تاریخ مشروطه ایران و جنبش وطن‌پرستان اصفهان و بختیاری*، با توضیحات و حواشی حسین سعادت نوری، تهران: کتابخانه دانش.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۲۷). *ارمغان یحیی*، تهران: مطبعه مبارکه شاهنشاهی.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۳۰). *کنگره*، اسلامبول: مطبعه شمس.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۶۳). *حیات یحیی*، چ ۴، تهران: عطار و فردوسی.
- رجال صدر مشروطیت، مجله یغما، سال سوم - سال پنجم، خرداد ماه ۱۳۳۱.
- رشدیه، فخرالدین (۱۳۷۰). *زندگینامه پیر معارف رشدیه بنیان‌گذار فرهنگ نوین ایران*، تهران: هیرمند.
- رینگر، مونیکا، ام (۱۳۸۱). *آموزش، دین و گفتمان اصلاح فرهنگی در دوران قاجار*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.
- زمانی، صفر (۱۳۷۹). *تاریخچه احزاب و حزب دموکرات ایران*، با مقدمه‌ای از امیرحسین آریان‌پور، تهران: واژه‌آرا.
- زنجانی، ابراهیم (۱۳۲۹). *مرام دموکراسی*، تهران، مطبعه مجلس شورای ملی.
- زنجانی، ابراهیم (۱۳۷۹). *خاطرات شیخ ابراهیم زنجانی (سرگذشت زندگانی من)*، کویر.
- زنجانی، ابراهیم (بی‌تا). *بستان‌الحق*، نسخه خطی، کتابخانه مجلس، شماره ۷۲۷.
- شهبازی، عبدالله (۱۳۸۲). «زندگی و زمانه شیخ ابراهیم زنجانی: جستاری از تاریخ تجددگرایی ایرانی»، *ماهنامه زمانه*، س ۲، ش ۱۰.

- ضیائی، مریم (۱۳۸۸). «نقش و عملکرد انجمن معارف (۱۳۲۱-۱۳۱۵ق / ۱۲۸۲-۱۲۷۷ ش)»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته تاریخ، دانشگاه ارومیه.
- کریمی، صغری (۱۳۸۴). «زندگی سیاسی - فرهنگی حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته تاریخ (گرایش ایران دوره اسلامی)، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات.
- کسروی تبریزی، احمد (۱۳۶۹). *تاریخ مشروطه ایران*، چ ۱۵، تهران: امیر کبیر.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۴۳). *زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه*، ج ۳، تهران: کتابفروشی زوار.
- مشفق کاظمی، مرتضی (۱۳۵۰). *روزگار و اندیشه‌ها*، تهران: ابن سینا.
- ملائتی توانی، علیرضا (۱۳۸۱). *مجلس شورای ملی و تحکیم دیکتاتوری رضاشاه*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ملک‌زاده، مهدی (۱۳۸۳). *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، ج ۱، تهران: سخن.
- موسوی زنجانی، ابراهیم (بی‌تا). *تاریخ زنجان: علما و دانشمندان*، تهران: کتابفروشی مصطفوی - بوذرجمهری.
- ناظم‌الاسلام کرمانی، محمد (۱۳۸۷). *تاریخ بیداری ایرانیان*، ج ۳، تهران: امیرکبیر.
- نجفی، موسی (۱۳۷۱). *حکم نافذ آفانجفی: عرفان، مرجعیت و سیاست و فتاوائی از تحریم سیاست غرب در ایران*، تهران: دفتر انتشارات اسلامی.
- نیرومند، کریم؛ و کریم زعفری (۱۳۴۷). *سخنوران و خطاطان زنجان از قرن چهارم تا عصر حاضر*، زنجان: مؤسسه مطبوعاتی زعفری.